

این مقاله برای کنگره بزرگداشت ملاصدرا (مسئله ادراک در حکمت متعالیه و دیگر مکاتب) که در ۱۲ ماه مه سال ۲۰۰۰ در دانشگاه SOAS لندن برگزار شد تهیه و ارائه گردیده است.

ادراک حسی

استاد سید محمد خامنه‌ای

بایستی با ماهیت اشیاء خارجی سر و کار داشته باشد. (فرق شیخ با ماهیت و صورت آن است که اگر به صورت ذهنی وجود خارجی داده شود همان شیء خارجی خواهد شد (ولی شیخ اینگونه نیست).

مغز نیز یک دستگاه داده پرور و داده پرداز مانند رایانه است (که فرمان انسان را انجام می‌دهد و نمی‌تواند خارج از چارچوب داده‌ها کاری را انجام دهد و بکاری که می‌کند آگاهی ندارد و نمی‌تواند خود سرانه در آن تصرف نماید)؛ و تا آگاهی نباشد ادراک محقق نمی‌شود.

پس، درست است که حواس ما در ادراک دخالت دارد و مقدمه لازم^۱ برای آن شمرده می‌شود ولی شرط کافی نیست و محصول مادی این حواس، ادراک ما را نمی‌سازد و منطبعات و صور محسوسه در مغز و اعصاب قابل انتقال خود بخود بذهن نمی‌باشد^۲ بلکه پس از انجام وظایف حواس و حصول صورتهایی محسوس در مغز و اعصاب، نوبت بنفس و ذهن می‌رسد تا با بکار گرفتن دو عنصر مهم توجه و آگاهی - از آن پدیده مادی، پدیده‌ای غیر مادی بنام ادراک و شناخت - یا بتعبیر ملاصدرا «صورت نوریه»^۳ بسازد. «آگاهی» و «توجه» دو رکن اصلی شناخت و ادراک در نظر ملاصدرا می‌باشد.

«توجه»، یک پدیده روانشناختی و یک عامل نفسانی است و این کار از جسم و اعضای مادی بر نمی‌آید و به ذاتی «بسیط الحقیقه» نیازمند است. تا توجه شخص ادراک کننده در کار حواس دخالت نکند هیچیک از آثار و علائم ناشی از حواس را نمی‌توان ادراک دانست و عملاً دیده‌ایم که انسان در حین عبور از خیابان همه چیزهایی را که چشم او می‌بیند و همه صداهایی را که می‌شنود، ادراک نمی‌کند مگر آنکه به آنها توجه و بر روی آنها تمرکز داشته باشد. پدیده «آگاهی» نیز مانند «توجه» پدیده‌ای مادی نیست

نظریه ملاصدرا درباره ادراک - شامل ادراک حسی، ادراک خیالی و ادراک عقلی - از همان اشیاء خارجی و اعیان موجودات آغاز و بر اساس آن بنا می‌شود.^۱ وی تمام درجات و مراحل ادراک را که سلسله‌ای از پدیده‌های جسمانی و نفسانی غیر مادی است ناشی از موجود مادی خارجی (object) می‌داند و بر خلاف برخی از فلاسفه ایدئالیست که مقولات ذهنی را پایه اصلی ادراک می‌دانند یا فلاسفه عقلیون که به معلوماتی پیشینی قائلند یا هگل که اصل را بر «ایده» ذهنی قرار داده است - وی به تطابق شناخت ذهنی (که به آن معلوم بالذات می‌گوید) با عین خارجی (که به آن معلوم بالعرض می‌گوید) معتقد است و میان همه ادراکات انسان با واقعیات بیرونی رابطه‌ای برقرار می‌داند و بر آن است که معلومات و تصورات ما ریشه در حواس ما دارد.

* * *

حسگرایان ادراک حسی را بهمین جا پایان یافته می‌دانند و برخی «آگاهی» انسان را نیز شرط صدق ادراک می‌شمرند، اما در نظر ملاصدرا انعکاس و اثرگذاری اشیاء خارجی در حواس مانند انعکاس تصویر در آینه (یا روی فیلم عکاسی) می‌باشد و کمتر از آن است که بشود به آن ادراک گفت.

بعقیده ملاصدرا تأثیر گذاری اشیاء بر روی حواس ما فقط نیمه راه ادراک است، و کسانی که - مانند حسگرایان - از مرحله تجربه و حس فراتر نرفته‌اند در واقع، به نیمه راه قناعت کرده‌اند و طبعاً نمی‌توانند (و نباید) فرآیند سیر کامل ادراک بعد از حس را انکار کنند.

حواس انسان (مثلاً بینایی) ناتوانتر از آنستکه واقعیت خارجی را در صفحه ذهن منعکس و برای ما علم، ایجاد کند. علائمی رمزگونه که چشم به مغز مخابره می‌کند بیش از یک «شیخ» (یعنی تصویر کم‌رنگ و مبهم اشیاء) نمی‌باشد و این مقدار، علم و شناخت شمرده نمی‌شود زیرا علم در فلسفه ملاصدرا باید «کاشفیت» و بیرون نمایی صریح داشته باشد و شیخ و تصویر مادی اشیاء، اینگونه بیرون نما نیست. و برای تأمین کاشفیت ادراک و علم

۱ - اسفار، ج ۲، ص ۸۰ (تنویر).

۲ - اسفار، ج ۲، ص ۳۱۷-۳۰۵: «أتما تکون تلک الآلات کالمرائی و المظاهر...»

۳ - اسفار، ج ۸، ص ۱۸۱.

۴ - همان.

و اصلاً با ماده نمی‌سازد و بنفَس مجرد از ماده بر می‌گردد. آگاهی در نزد ملاصدرا «حضور» تمام ماهیت یا عمدۀ مشخصات ماهوی پدیده یا شیئی خارجی (یا احضار آن) در ذهن است و حضور خود و اشیاء دیگر برای خود، شأن و مناسب نفس بسیط و غیر مادی است زیرا شأن و خاصیت ذاتی ماده، ناآگاهی (و بتعبیر ملاصدرا، غیبت) او از همه چیز حتی از خود است.

بنابر مکتب ملاصدرا و نظریه حرکت جوهری او، ماده همواره بر روی نقاط یک خط مستقیم فرضی و زمانی در حرکت است (حرکت جوهری ماده) و گذشته و آینده او «عدم» و «معدوم» و در نتیجه «غایب» می‌باشد پس ماده حتی از خود - که ترکیبی از عدم و وجود است - ناآگاه است چه رسد به دیگران. مثلاً تصویر بر شبکیه چشم یا بر روی سلولهای مغز - که حتی خود را نمی‌شناسد چگونه می‌تواند از یک واقعیت خارجی آگاه باشد. چون آگاهی اصولاً امری وجودی و ایجابی است بنابراین، انطباعات مادی مغز مرکب از عدم و وجود را نمی‌توان آگاهی و ادراک دانست.

پس آگاهی همان «حضور» شیء خارجی (یا معلوم بالعرض) در ذهن انسان و همان «کاشفیت» یا بیرون‌نمایی است که ملاصدرا آن را شرط ادراک و علم می‌داند. این «آگاهی» و «حضور» و «کاشفیت»، تنها ضامن صدق و واقعیت داشتن هر ادراک است و می‌تواند فرق ادراک واقعی با ادراکات کاذب بیماران روانی باشد. و گفتیم که کاشفیت فقط در ماهیت اعیان خارجی یافت می‌شود. این توجه و آگاهی نفس همان است که ملاصدرا به آن «علم حضوری» نفس بقوای خود و بصور منطبعه در آن قوا می‌گوید و نظریه ملاصدرا درباره شناخت بر آن بنا شده است.

* * *

علم و ادراک در فلسفه اسلامی به دو دسته مستقل تقسیم می‌شود: علم حصولی و علم حضوری. علم حصولی، علمی است که با واسطه (بواسطه حواس پنجگانه) و با سیر مراحل ذهنی بدست می‌آید.

این علم اگر چه ماهیت اشیاء را به ما منتقل می‌کند ولی خواص وجودی (مثلاً حرارت و رطوبت و...) آنها را نمی‌تواند دارا باشد و بتعبیری دیگر علم حصولی، علمی بی‌اثر است.

علم حضوری علمی است که مستقیم و بیواسطه به «من» باطنی می‌رسد و بتعبیر دیگر ادراکی «شهودی» است. این علم و ادراک، بر خلاف علم حصولی، همراه با آثار وجودی و خارجی است، و نفس انسان با اتحاد با عین خارجی به درون آن می‌رود و از عمق وجود آن آگاه می‌شود.

علم حضوری انسان به چند گونه ظاهر می‌گردد:

اول - ادراک بخود. علم انسان بخود، شهودی و با علم حضوری است حتی اگر حواس پنجگانه انسان از کار افتاده باشد باز انسان می‌تواند ذات خود را ادراک کند و این منافاتی ندارد که گاهی دیگر خود را با علم حصولی (مثلاً با دیدن یا لمس و مانند آن بشناسد)

دوم - انسان همه قوای باطنی، ادراکات، انگیزه‌ها، امیال و عواطف و افکار و اعمال و احکام ذهنی خود را با علم حضوری درک می‌کند.^۵

سوم - ادراک تمام دریافتها و انعکاساتی که در حواس پنجگانه - که خبرگزاران انسان هستند - پدید می‌آید نیز با علم حضوری است و درک و تحلیل آنها تماماً در ذهن و با علم حضوری نفس است و این مقاله برای بیان آن می‌باشد.

چهارم - روشهای غیر عادی ادراک و کسب علم، که از راه شهود حاصل می‌شود مانند ادراکاتی که بدنبال ریاضت بدست می‌آید یا در حال خواب و یا در رؤیا نیز مصداق کامل علم حضوری می‌باشند. علم حضوری در فلسفه ملاصدرا مهمترین نقش را در ادراکات او دارد.

* * *

مرحله مهم و عمدۀ ادراک اینجاست که نفس پس از توجه و علم حضوری به محصول حواس خود و آگاهی از صورتهای انطباعی در آن حواس، و با خلاقیت خود، از روی آن، ماهیت عین خارجی را بازسازی می‌کند.

نفس، علاوه بر توانایی آگاهی از آنچه در حواس و مغز و دیگر نیروهای درونی او می‌گذرد، دارای قدرت خلاقیت است و با این خلاقیت که ذاتی اوست می‌تواند هر صورتی را بسازد و به آن نوعی وجود ببخشد که به آن «وجود ذهنی» می‌گویند. نفس انسان حتی می‌تواند

● ملاصدرا بمناسبتهایی انسان را برای داشتن قدرت خلاقیت، به خداوند تشبیه می‌کند و می‌گوید صورتهایی که در ذهن انسان بوجود می‌آیند از بیرون در آن وارد نشده‌اند و (حلول نکرده‌اند) بلکه در آن کارگاه تولید و «صادر» شده‌اند.

تصورات و تصدیقاتی محال و معدوم و حتی خود «عدم» را در خود ذهن مجسم نماید و به آنها احکامی ایجابی یا سلبی بدهد.^۶

ملاصدرا بمناسبت‌هایی انسان را برای داشتن قدرت خلاقیت، به خداوند تشبیه می‌کند و می‌گوید صورتهایی که در ذهن انسان بوجود می‌آیند از بیرون در آن وارد نشده‌اند و (حلول نکرده‌اند) بلکه در آن کارگاه تولید و «صادر» شده‌اند و بتعبیر او ارتباط و وابستگی صورتهای در ذهن «صدوری» است نه «حلولی».^۷

پس ملاصدرا - برخلاف دیگر فلاسفه مسلمان - ادراک را بصورت «حلول» تصویر مستقیم عین بذهن و فرایندی انفعالی و انعکاسی نمی‌داند، بلکه آن را آفرینش صورت اشیا و محصولی با فعالیت و خلاقیت ذهن می‌شمرد؛ زیرا ادراک را، برخلاف ابن سینا و دیگر فلاسفه، غیر مادی می‌داند این فعالیت و خلاقیت ذهن بر خلاف مقولات کانت - چیزی را بر داده‌های حس

نمی‌افزاید، بلکه مطابق آن را با وجودی ذهنی (نه وجود خارجی) می‌سازد و از خود قالب یا رنگ خاصی را بر مدرکات خود تحمیل نمی‌کند.

بنابراین ذهن با بازسازی انطباعات حسی، ماهیات و معلوماتی درجه دوم - مانند آنچه که هیوم، ایده‌می‌نامد - می‌سازد و بعلم حصولی می‌رسد یا

واضحتر بگوئیم: علم حصولی می‌سازد و بقول علامه طباطبایی: «...بدنبال «معلوم» است ولی «علم» بدست می‌آورد».^۸

نقش صور محسوسه و انطباعات حواس در فرایند ادراک، فقط نقش «معدّات» و آماده سازی نفس و ذهن برای ساختن علم حصولی است یعنی آفرینش صورت و ماهیتی مشابه و مطابق آنچه که در عینیت خارج وجود دارد.

در اینجا و پس از آشنایی با روند ادراک حسی نزد ملاصدرا و حکمت متعالیه او، مناسب است که بنظریه دیگر ملاصدرا در باب ادراک اشاره‌ای شود. می‌دانیم که ابن سینا و پیروانش همه، «علم» را یک «کیفیت نفسانی» می‌دانستند. بنظر آنها - که از نظریه ارسطو پیروی می‌کردند - ذهن یا قوه مدرکه نفس، لوحی است ثابت که

ادراکاتی بر آن نقش می‌بندد - و باصطلاح - بر آن «عارض» می‌شود و در آن انباشته می‌گردد. این صور عارضه برای انسان «کمال ثانی» است و به جوهره و اصل او مربوط نمی‌شود.^۹

ملاصدرا اگر چه در تقسیم ماهیات کلیه اشیا در ده مقوله با ارسطو موافق است و در نیمه اول عمر فلسفی خود بمانند دیگر فلاسفه، علم را کیفیت نفسانی (یکی از انواع مقوله کیف) دانسته ولی بنظر می‌رسد^{۱۰} که بعدها آن را بکناری نهاده و معتقد شده است که «علم» داخل هیچیک از مقولات ارسطویی نیست و مانند اصل «وجود»، فوق المقوله است.

وی به این هم بسنده نکرده و با اشاره بقاعده معروف اصالت وجود، ادعا می‌نماید که ادراک و علم، مرتبه‌ای از مراتب و شأنی از شئون وجود است. بنابراین، بر خلاف فلاسفه پیش از خود، علم را عارض و نفس را معروض و ذهن را ظرف و ادراک را مظروف نمی‌داند بلکه بر این باور است که علم را از «عالم» نمی‌توان جدا دانست^{۱۱} و ذهن همان نفس و یکی از قوای آن است.

ملاصدرا می‌گوید که علم از وجود و ذات عالم جدا نیست بلکه جزئی از وجود اوست و بهمین سبب وجود انسان بنسبت افزایش علم و ادراکات جدید، تکامل تدریجی می‌یابد و درجه کمال وجودی او بالا می‌رود،

همانطور که تکامل یک ساختمان به اضافه شدن آجرها و سنگهای آن ساختمان است که برویهم آن ساختمان را تشکیل می‌دهند. پس علم و آگاهی برای نفس، «کمال اول» اوست نه «کمال ثانی» که ابن سینا و دیگران معتقدند. بنظر ملاصدرا، انسان وقتی چیزی را ادراک می‌کند، در واقع سبب بروز یک استعداد و خروج از حالت پنهانی قوه به فعلیت می‌شود و «فعلیت» برای نفس، کمال اوست. از اینرو، نفس انسان با هر ادراک کاملتر می‌شود و جوهر

● **بعقیده ملاصدرا تأثیر گذاری اشیا بر روی حواس ما فقط نیمه راه ادراک است، و کسانی که - مانند حسگرایان - از مرحله تجربه و حس فراتر نرفته‌اند در واقع، به نیمه راه قناعت کرده‌اند و طبعاً نمی‌توانند (و نباید) فرآیند سیر کامل ادراک بعد از حس را انکار کنند.**

۶ - شواهد الربوبیه، ص ۳۲-۳۱. اسفار - ۲۶۴/۱.

۷ - اسفار، ج ۱، ۲۶۵/۳۰۸.

۸ - روش رئالیسم، ج ۱، ص ۱۳۰.

۹ - اسفار - ۳۲۷/۳-۳۲۸.

۱۰ - اسفار، ج ۱، ص ۲۹۸-۲۹۷/۳، ص ۳۳۵-۳۱۳-۳۱۲.

۱۱ - اسفار - ۱۶۳/۶ «فوزان العلم وزان الوجود...».

نفس او - که بحکم قاعده حرکت جوهری در حال صیورت است - در تکامل خود شتاب می‌گیرد و باصطلاح دیگر فلسفی «ماده» او «صورت» جدیدی می‌پذیرد.

باید دانست که این صیورت و حرکت جوهری نفس با حرکت جوهری ماده فرق مهمی دارد و آن بساطت و تجزیه ناپذیری هویت نفس است (بر خلاف ماده که تجزیه پذیر و مرکب از اجزاء است) و همین بساطت نفس و همه مجردات و غیر مادیات دیگر، مساوی با آگاهی از خود و احوال خود و اطراف خود است.

اوج نظریه ملاصدرا در باره علم و ادراک را در اصل وحدت مراتب مختلف ادراک و مدرک و مدرک می‌توان یافت. وی می‌گوید که چون ادراک چیزی جز «حصول» صورت ادراک شده برای ادراک کننده نیست و «حصول» همان «وجود» است و وجود هر چیز «خود» اوست پس ادراک و علم همان معلوم بالذات و مدرک انسان است یعنی:

(۱) ادراک (شناخت) = مدرک (شناخته شده)

ثانیاً: می‌دانیم که ادراک یا شناخت با ادراک کننده و عالم یکی است و از آن جدایی ندارد، زیرا علم همان آگاهی از خود است و آگاهی از خود همان خودی و ذات ماست: یعنی^{۱۲}

(۲) شناخت = ادراک کننده

از مقایسه این دو رابطه بدست می‌آید که:

(۳) ادراک کننده = ادراک

شده یا معلوم بالذات

این نظریه ملاصدرا جزئی از نظریه کلی او درباره همه انواع ادراکات می‌باشد. همانطور که گفتیم

ادراکات را فلاسفه به ادراک حسی، ادراک خیالی، ادراک عقلی تقسیم می‌کردند این نظریه که بنام نظریه اتحاد علم و عالم و معلوم یا بتعبیر ملاصدرا: اتحاد عقل و عاقل و معقول - معروف است همانطور که حس و حاس و محسوس را متحد می‌داند، خیال و متخیل و نیز عاقل و معقول و عقل را - هر یک در مرتبه خود - متحد می‌داند و اهمیت این نظریه در نوع عقلی آن بیشتر ظاهر می‌گردد. منظره کلی این نظریه از اینقرار است: بطور کلی ادراک همان مدرک است چیزی بنام ادراک، جدای از شیئی ادراک شده در خارج نداریم (مگر آنکه ذهن انسان آندو را تفکیک ذهنی بکند). از طرفی همانطور که فعل از فاعل جدا نیست ادراک هم (که همان مدرک است) نمی‌شود از شخص مدرک جدا باشد زیرا ادراک، فعل نفس است نه انفعال او و

آن دو (و آن سه) در زیر یک لباس وجود قرار گرفته‌اند که همان نفس انسان است و دارای سه وجود خارجی نمی‌باشند.

هر جا معلومی هست، علمی هست و هر جا علمی هست عالمی هست و این سه متضایفند و متضایفان طبق قاعده عقلی تضایف، متکافئانند. پس علم و عالم و معلوم یا ادراک و مدرک و مدرک یک چیزند و نه بیشتر زیرا دارای فقط یک وجود می‌باشند. مدرک بمعنای «ماهیتی و یا چیزی دارای ادراک» نیست^{۱۳} که آنرا بتوان جدای از ادراک و معروض آن دانست بلکه همان ادراک است زیرا صورت ادراک شده و خود ادراک از هم جدایی ندارند. پس خود احساس و محسوس بالذات و شخص یا نفس احساس کننده برویهم فقط یک حقیقتند. که با فرض و اعتبارات ذهنی ما در فلسفه سه چیز شمرده می‌شوند ولی از جهت وجود، هر سه آنها یک چیز و از سنخ وجود و موجودند و با یک وجود، موجود می‌باشند. ملاصدرا از این رابطه به «اتحاد حاس و محسوس» و «اتحاد عاقل و عقل و معقول» تعبیر می‌کند.^{۱۴}

● حرکت جوهری نفس با حرکت جوهری ماده فرق مهمی دارد و آن بساطت و تجزیه ناپذیری هویت نفس است (بر خلاف ماده که تجزیه پذیر و مرکب از اجزاء است) و همین بساطت نفس و همه مجردات و غیر مادیات دیگر، مساوی با آگاهی از خود و احوال خود و اطراف خود است.

از اینجا روشن می‌شود که چرا با افزایش علم و آگاهی، در واقع روح انسانی و وجود او رشد می‌کند و افزایش می‌یابد و چگونه وجود انسان در عین داشتن ثبات و هویت واقعی خارجی دائماً در حرکت تکاملی است و بقول هراکلیتوس: «هیچگاه بوی یک گل را دوبار نمی‌توان استشمام کرد».

اصل اتحاد مدرک و مدرک بالذات و ادراک یا اتحاد عاقل و معقول و عقل در فلسفه ملاصدرا جایگاه مهمی دارد و اثبات آن با برهان فلسفی طبق گفته خودش در پنجاه و هشت سالگی و بر اثر ریاضت و دعای بسیار

۱۲ - اسفار، ج ۲، ص ۲۲۷.

۱۳ - الشواهد الربوبیه، ص ۲۴۴.

۱۴ - اسفار، ج ۸، ص ۱۸۱.

● در حکمت متعالیه تطابق میان عین و ذهن محور اصلی فلسفه شمرده می‌شود و بدون آن برای فلسفه موضوعی نمی‌ماند و به بازی لفظی تبدیل می‌شود.

ماهیت و حدود و ثغور اعیان خارجی است که بذهن می‌آید. ماهیت، همان حقیقت بیرونی است که لباس «وجود ذهنی» پوشیده باشد. وقتی گفته می‌شود که علم کاشفیت دارد، یعنی همان ماهیت بیرونی را نشان می‌دهد. یک مثلث چه در ذهن و چه در خارج، مثلث است نه مربع و نه چیز دیگر. بنابراین ماهیت، هم علم است و هم معلوم. تمام کیفیات اولیه و ثانویه و کمیات و اوضاع اشیاء را - که تجلی ذات اشیاء است - می‌توان با حواس خود ادراک کرد و از آن به ماهیت رسید. بهمین سبب مکتب ملاصدرا از این رابطه به «انحفاظ» ذاتیات در هر دو ماهیت ذهنی و عینی تعبیر می‌کند.

فرقی که ملاصدرا بین عین خارجی و عین ذهنی قائل است اختلاف درجه وجود در آندوست زیرا موجود خارجی دارای وجودی قویتر و دارای تأثیر بر روی اشیاء دیگر است (مثلاً آتش می‌سوزاند و آب رطوبت می‌بخشد) ولی موجود ذهنی دارای وجودی ضعیف و سایه مانند و کمرنگ است و فاقد آن تأثیرات می‌باشد. ۱۵ (از اینروست که عرفا معتقدند انسانهای دارای اراده نیرومند و مرتاضان می‌توانند بکمک قدرت و قوت روحی خود بهمان موجودات ذهنی، قوت و اثر ببخشند و آن را در خارج تحقق بدهند و مجسم نمایند.)

همچنین، می‌گوید لازمه ادراک حسی تجرید و برهنه سازی ماهیت شیء خارجی از ماده و جسمیت است و گرنه ماهیت شیء خارجی به ذهن نخواهد آمد. ملاصدرا از این نکته نتیجه می‌گیرد که ذهن انسان نیز مجرد (غیر مادی) است زیرا قدرت «تجرید» دارد و این نشانه غیر مادی بودن است. ۱۶

«تجرید»، ابزار ذهن برای شکار اشیاء خارجی و انتقال آن بنفس ذهن است و از اینجا نتیجه می‌گیرد که اصولاً هر ادراک با نوعی تجرید همراه است، ادراک حسی کمتر از ادراک خیالی تجرید می‌کند لذا تجردش از آن کمتر است، همچنانکه ادراک خیالی کمتر از ادراک عقلی تجرید سازی دارد و از اینرو درجه تجردش از آن کمتر می‌باشد.

بدست آورده است. اگر چه اصل این نظریه بسیار قدیمی است و از حکمای اشراق ایران باستان و فلاسفه اسکندریه رسیده و بخصوص فرفوروس آن را در کتاب خود شرح داده است. ابن سینا و پیروانش برهان آن را نیافتند از اینرو منکر آن شدند ولی ملاصدرا با یک سلسله مقدمات و براهین آنرا اثبات کرد. روشن است که مقصود او از «مُدْرک» عین خارجی نیست بلکه مفهومی است که ذهن دریافت کرده (یا خود ساخته) یعنی همان «معلوم بالذات». مقصود از اتحاد در اینجا وحدت و یگانگی دو چیز است، مانند اتحاد حرکت با متحرک و قوه با فعل و ماده با صورت، نه اتحاد جوهر و عرض.

* * *

موضوع مهمی که ذهن بسیاری از فلاسفه را گرفتار خود کرده است و در اینجا باید به آن پرداخت موضوع تطابق مفهوم ذهنی با حقیقت خارجی (سوژه و ابژه)، یا بتعبیر ملاصدرا «مطابقت معلوم بالذات با معلوم بالعرض» است.

فلاسفه رئالیست به مطابقت ذهن و عین قائلند ولی گروهی دیگر از فلاسفه نتوانسته‌اند به این تطابق دست یابند و مفاهیم ذهنی را جدای از حقایق خارجی پنداشته، و یا حتی حقایق خارجی را تصاویری از مفاهیم ذهنی می‌دانند.

در حکمت متعالیه تطابق میان عین و ذهن محور اصلی فلسفه شمرده می‌شود و بدون آن برای فلسفه موضوعی نمی‌ماند و به بازی لفظی تبدیل می‌شود.

دیدیم که ملاصدرا علم و ادراک را به «نور» تعبیر می‌کند (که موجب آشکار شدن اشیاء است) و ادراک و علم را بیرون نما و تجلی واقعیت خارجی در ذهن می‌داند و آن را بهمین سبب «کاشف» می‌نامد. در مکتب ملاصدرا کلید تطابق ذهن و عین و ضامن ارتباط حقیقی آندو وحدت ماهیت در «معلوم بالذات» و «معلوم بالعرض» است چه «ماهیت» اشیاء در خارج و ذهن، واحد و مشترک می‌باشند.

انسان همواره در علم حصولی با ماهیات سروکار دارد؛ هیچکس نمی‌تواند مدعی شود که علم حصولی عبارتست از حضور عین اشیاء در ذهن، بلکه این فقط

۱۵ - اسفار - ج ۴، ص ۲۴۵. «... فاذا حضرت ماهیه فی النشأة الذهنیه وجدت فیها بنحو آخر من الوجود فلم یکن هذا ممّا یبتدل به جهتها و حال جوهریتها...»

۱۶ - الشواهد الربوبیه - ص ۲۰۸ و نیز همان: ص ۳۵۱-۳۵۰.

● فلسفه اسلامی مدعی نیست که تمام ادراکات انسان مطابق واقع است و فقط به این بسنده می‌کند که - برویهم رفته - ادراکات، با عینیت خارج می‌توانند تطابق داشته باشند و انسان نیز بطور فطری همین گمان را دارد.

واهمه انسان در تشخیص آن دخالت می‌نماید، و بقول ابن عربی: «حواس شاهدند و حاکم همان عقل است.»^{۱۹} خطای بیماران روانی نیز دلیل دیگری دارد، مالیخولیاییها چیزهایی را می‌بینند و می‌شنوند که بظاهر وجود خارجی ندارد و ساخته و پرداخته قوه واهمه یعنی خود ذهن بیمار است.

خطا در احکام کلی هم ممکن است و آن نیز بسبب دخالت قوه خیال می‌باشد. ملاصدرا بیرونی از ابن عربی و عرفا از اینگونه احکام غلط، که ذهن بیمار صادر می‌کند و سبب شکاکیت یا سوفسطاگری می‌گردد، به «دخالتهای شیطان» تعبیر می‌کند و آنرا پدیده‌های شیطانی می‌داند.^{۲۰} با همه اینها، باز فلسفه اسلامی مدعی نیست که تمام ادراکات انسان مطابق واقع است و فقط به این بسنده می‌کند که - برویهم رفته - ادراکات، با عینیت خارج می‌توانند تطابق داشته باشند و انسان نیز بطور فطری همین گمان را دارد.

نکته دوم آنکه ادراک انسان منحصر به ادراک حسی نیست بلکه دو نوع دیگر ادراک، یعنی ادراک تخیلی و ادراک تعقلی هم در کنار و بدنبال آن وجود دارند که برویهم زنجیره ادراکات انسان را تشکیل می‌دهند. (وی ادراک توهمی را که در فلسفه اسلامی برای خود جایی داشته تقریباً نمی‌پذیرد و تا حدودی آن را رد می‌کند.^{۲۰})

ادراک حسی یا احساس طبق تعریف، حضور صورت هر چیز جزئی مادی و دارای اعراض نزد ادراک کننده است ولی بدون ماده و جسمانیت، ادراک تخیلی حضور صورت هر چیز جزئی ولی غیر مادی و بدون حضور ماده است، و ادراک عقلی حضور صورت کلی هر چیز حسی و

* * *

ملاصدرا - از زاویه‌ای دیگر و بیرونی از عرفای اسلامی - جهان موجودات را سه جهان: حسی، خیالی، عقلی می‌داند و در جای دیگری آنرا بر چهار دسته تقسیم می‌کند: عالم جسمانی، عالم نفوس حسی و همه صورتهای محسوس، عالم نفوس مجرد، عالم عقول، در این عوالم سه گانه یا چهارگانه ماهیتهای موجودات مادی همه، واحد و مشترک و بر هم منطبق است، در این عوالم، با تمام فرق مهمی که با یکدیگر دارند، هر ماهیت را که در عالم جسمانی باشد در عوالم دیگر نیز می‌توان یافت اگر چه سنخ و درجه وجود در آن عوالم متفاوت است.^{۱۷} از این مطلب می‌توان تأییدی برای تطابق محسوس بالعرض مادی با محسوس بالذات مثالی و ذهنی و تضمین وحدت ماهیت هر چیز در خارج و در عالم ذهن و نفس حتی تا مرتبه معقول بالذات، جستجو کرد.^{۱۸}

* * *

متنم

بررسی کامل نظریه ملاصدرا درباره ادراک، فرصت بیشتری می‌خواهد. ما در اینجا برای رعایت اختصار فقط به چند نکته مهم اشاره می‌کنیم: اولین نکته مهمی که جا دارد در اینجا آورده شود موضوع خطاء حواس است که ممکن است اعتبار و صحت صورتهای انطباعی حواس را مخدوش سازد.

ثابت شده است که همه حواس گاهی بخطا می‌روند، مثلاً چشم، میله راست را در آب، شکسته می‌بیند، یا شنوایی یا ذائقه و لامسه بر خلاف واقعیت بیرونی خبر می‌دهند. عده‌ای از فلاسفه بهمین سبب ادراکات انسان را بیگانه از خارج دانسته و آن را تماماً ایده‌ها و مخلوقات ذهن شمرده‌اند.

موضوع خطای حواس یا ادراکات، در فلسفه اسلامی بدقت بحث و بررسی شده است؛ می‌گویند خطا هرگز در حواس نیست زیرا حواس، کار خود را درست انجام می‌دهند و خطا، در واقع، همان اشتباه ذهن انسان در تطبیق و داوری و حکم است؛ و باصطلاح فلسفی: قوه

۱۷ - اسفار - ج ۳، ص ۵۰۶/۳۶۳ / ج ۴ ص ۲۴۵ «الجواز ان یكون لهیة واحدة انحاء متعدده من الوجود بحسب عوالم متعدده و نشئات مختلفه.»

۱۸ - تطابق عوالم سه گانه مادی، خیالی، عقلی. ر.ک. به اسفار - ج ۶، ص ۲۷۷ و ج ۷ ص ۱۸ و موارد دیگر.

۱۹ و ۲ - فتوحات مکیه - ۳۹۵/۲

۲۰ - اسفار، ج ۳، ص ۳۶۲-۳۶۰/۳۶۰، ج ۲، ص ۲۹۳.

بنظر ملاصدرا، انسان وقتی چیزی را ادراک می‌کند، در واقع سبب بروز یک استعداد و خروج از حالت پنهانی قوه به فعلیت می‌شود و «فعلیت» برای نفس، کمال اوست. از اینرو، نفس انسان با هر ادراک کاملتر می‌شود.

تخیلی است که به آن «معقول» و به ادراک کننده آن «عاقل» و به خود آن ادراک کلی «عقل» گفته می‌شود. ملاصدرا این معقول را به «معقول اول» و «معقول دوم فلسفی» و معقول دوم منطقی تقسیم می‌کند. برویهم درجات ادراکات، بترتیب، عبارتند از: ادراک حسی، ادراک تخیلی، ادراک عقلی شامل: (معقول اول)، (معقول ثانی فلسفی) و (معقول ثانی منطقی) و میان این درجات مختلف ادراک، رابطه‌ای حقیقی و اتصالی وجود دارد، یعنی این درجات مانند تغییر درجه حرارت در آب می‌باشند نه درجات ثابت روی خطکش و اصل همه آنها موجودات و محسوسات خارجی می‌باشد. نکته سوّم آنکه کلمه عربی ذهن Zehn - که گاهی به کلمه Mind و گاهی understanding ترجمه می‌شود، - بنظر ملاصدرا و فلسفه اسلامی - بقوه‌ای از قوای نفس گفته می‌شود که می‌تواند اعیان و اشیاء خارجی یا نفسانی درون انسان را ادراک کند، و همان «قوه مدرکه» نفس است که شامل «فهم» و همچنین «احساس» می‌شود، و شاید بتوان گفت که با کلمه understanding در انگلیسی (یا Verstand آلمانی و یا Entendement فرانسوی) فرق دارد و همچنین بمعنای کانتی آن نمی‌باشد و منحصر بفهم و «قوه فاهمه» نیست.

بدیهی است که بنظر وی، «ذهن» همان مغز و یا عضوی مادی از بدن نیز نمی‌باشد، و همچنین - همانگونه که گفتیم - نباید آنرا همچون ظرفی برای معلومات و ادراکات دانست که بیش از حصول معلومات و ادراکات وجود داشته باشد، بلکه در واقع، ذهن، همان ادراکات حاصل شده برای انسان و همزمان با آن می‌باشد.^{۲۱} نکته چهارم آنکه فلاسفه پیش از این فلسفه را به «صیورت انسان، جهانی عقلانی مشابه و متناظر با جهان

حسی و خارجی» تعریف می‌کردند. ملاصدرا در نهایت نظریه ادراکات خود به این نتیجه می‌رسد که انسان بحکم قاعده اتحاد حاسّ و محسوس و اتحاد عاقل با معقول و قاعده وحدت علم و وجود، موجودی است آگاه که با ادراک و آگاهی خود در هر نشئه و مرحله وجودی (حسی، خیالی، عقلی) با موجودات آن نشئه و آن مرحله متحد می‌شود.

در نتیجه: انسان با ادراک خود از این جهان مادی و از انتقال ماهیات موجودات خارجی به ذهن و روح خود، در واقع جهانی ذهنی و عقلانی می‌شود همسان و هماهنگ با جهان مادی؛ - و باصطلاح فلوطینی، انسان صغیر بسبب ادراک حقایق جهان با جهان و کیهان (یا انسان کبیر) برابر می‌گردد - و بدین طریق ادراک عقلانی حقایق و اعیان، یعنی فلسفه، تطابق با جهان خارجی است؛ تطابقی رئالیستی، و بعکس تطابق ایده‌آلیستی که هگل و مکتب او بدان معتقد است.

نکته پنجم - ادراک در انسان با ادراک سایر حیوانات - که دارای ادراک حسی و حتی تخیلی هستند - فرقهایی دارد. از جمله، یکی ادراک عقلانی و درک کلیات است که به قانونسازی می‌انجامد و فلسفه و علوم دیگر از آن بر می‌خیزد.

دیگر ادراک ادراکات خود، یا علم به علم است که لایب‌نیس از آن به Apperception تعبیر نموده است و به آن «علم مرکب» می‌گویند.

تجریّد و تعمیم و تجزیه و تحلیل ادراکات و تقسیم مفاهیم به کلی و جزئی و تصور و تصدیق همه از ویژگیهای انسان است. این مقاله اختصاص به بخش «تصورات» داشت و بررسی ادراکات دارای حکم یا تصدیقات نیاز به بررسی جداگانه دارد و ملاصدرا، تعالی اندیشه خود را در آن بنمایش گذاشته است و با قلم سحرآمیز خود ظریفترین و زیباترین صحنه از توان ادراک و اندیشه بشر را ترسیم نموده است.
